

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد سوم

۱۳۴۱-۱۳۴۹ ه. ش.

شمس لنگرودی

(محمد تقی جواهری گیلانی)

تاریخ تحلیلی شعر نو

۳



نشر مرکز

www.KetabFarsi.com

تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد سوم

۱۳۴۱-۱۳۴۹ ه. ش.

شمس لنگرودی

(محمد تقی جواهری گیلانی)



نشر مرکز

۵. گسترش شهرنشینی، انقلاب سفید، تعارض مدرنیسم و
سنت، موج نو و شعر چریکی

مدخل	۲
زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیدایش شعر چریکی	۴
مدرن‌گرایی و زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی پیدایش موج نو	۱۵
وضع نقد شعرنو در دههٔ چهل	۲۰
۱۳۴۱ هـ. ش.	۲۱
نشریات	۲۱
آرش	۲۱
اندیشه و هنر	۲۲
آناهیتا	۲۲
کتاب ماه (کیهان ماه)	۲۷
دریا	۳۰
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۱	۳۱
طرح / احمد رضا احمدی	۳۲
مشخصات شعر موج نو	۳۶
خون سیاوش / سیاوش کسرایی	۵۳

روزها / بیژن جلالی	۶۶
آهوان باغ / رضا براهنی	۷۳
کاوه / حمید مصدق	۷۶
تلخه‌های دیم / هنرور شجاعی	۷۹
رهگذر مهتاب / طاهره صفارزاده	۸۴
سرزمین پاک / فرخ تمیمی	۸۸
ساده و غمناک / محمود کیانوش	۹۵
بر دروازه‌های فردا / جمشید واقف	۹۶
۱۳۴۲ هـ. ش.	۹۸
نشریات	۹۸
کتاب هفته	۹۹
هیرمند	۱۰۱
اندیشه و هنر	۱۰۲
پخش شعرنو از رادیو	۱۰۲
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۲	۱۰۳
برگزیده اشعار نادر نادرپور	۱۰۳
تولد دی دیگر / فروغ فرخزاد	۱۰۵
جنگل و شهر (و) بر فراز دار / رضا براهنی	۱۱۶
آه، بیابان / محمدعلی سپانلو	۱۲۲
حصار / پرویز خائفی	۱۲۶
دنیای رنگ‌ها / نصرالله نوحیان	۱۳۲
۱۳۴۳ هـ. ش.	۱۳۵
نشریات	۱۳۵
اندیشه و هنر	۱۳۵
هیرمند	۱۴۰
آرش	۱۴۱

۱۴۱	انتقاد کتاب
۱۴۲	جنگ طرفه
۱۴۵	مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۳
۱۴۶	آیدا در آینه (و) لحظه‌ها و همیشه‌ها / احمد شاملو
۱۵۶	روزنامه شیشه‌ئی / احمد رضا احمدی
۱۷۳	آتشکده خاموش / منوچهر شیبانی
۱۸۰	شکوفه حیرت / محمود کیانوش
۱۸۳	ماه در مرداب / پرویز ناتل خانلری
۱۸۵	۱۳۴۴ ه. ش.
۱۸۶	تشریات
۱۸۶	آرش
۱۹۳	صدای پای آب / سهراب سپهری
۱۹۹	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد / فروغ فرخزاد
۲۰۷	نگین
۲۰۷	بازار (ویژه هنر و ادبیات)
۲۰۹	جنگ اصفهان
۲۱۵	مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۴
۲۱۶	ماخ اول / نیما یوشیج
۲۱۹	آیدا، درخت و خنجر و خاطره / احمد شاملو (ا. بامداد)
۲۲۶	از این اوستا / مهدی اخوان ثالث
۲۲۹	دریائی‌ها / یدالله رویائی
۲۳۸	خاک / م. ع. سپانلو
۲۴۴	شبی از نیمروز و منظومه یک زندگی منشور / رضا براهنی
۲۵۹	دل ما و جهان / بیژن جلالی
۲۶۱	شبخوانی / شفیع کدکنی (م. سرشک)
۲۶۷	کولاک / یدالله امینی (مفتون)

۲۷۴	افق سیاه تر / بهمن صالحی
۲۷۹	آبی، خاکستری، سیاه / حمید مصدق
۲۸۶	جرقه / اصغر واقدی
۲۹۱	باغ شب / منصور اوجی
۲۹۲	شب‌های نیمکتی، روزهای باد / محمدرضا اصلانی
۲۹۸	وادی شاهپرک‌ها / سیروس آتابای
۳۰۴	حماسهٔ آرش / مهرداد اوستا
۳۰۷	طلا در مس (کتاب نقد) / رضا پراهنی
۳۰۸	۱۳۴۵ هـ. ش.
۳۰۹	نشریات
۳۰۹	آرش
۳۰۹	مسافر / سهراب سپهری
۳۱۶	هنر و سینما (بارو)
۳۱۶	جگن
۳۱۷	جهان نو (ویژهٔ ادبیات و هنر)
۳۲۰	هنر و ادبیات جنوب (ماهنامهٔ پرچم خاورمیانه)
۳۲۰	جنگ اصفهان
۳۲۹	مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۵
۳۳۰	شعر من / نیما یوشیج
۳۳۰	ققنوس در باران / احمد شاملو
۳۴۳	شکار / مهدی اخوان ثالث
۳۴۶	با دماوند خاموش / سیاوش کسرائی
۳۵۱	گلایه / محمد زهری
۳۵۴	قصیدهٔ بلند باد و دیدارها / م. آزاد
۳۶۸	اتاق‌های در بسته / اسماعیل نوری‌علاء
۳۷۰	جزوهٔ شعر

منظومه‌ها و شعرهای بلند آزاد / گردآورنده: فرامرز غفاری	۳۷۵
تحلیلی از شعرنو فارسی (نقد و بررسی) / عبدالعلی دستغیب	۳۷۶
نگاهی به شعرنو سال ۱۳۴۵	۳۷۷
مرگ فروغ	۳۸۵
۱۳۴۶ ه. ش.	۳۹۲
نشریات	۳۹۳
روزن	۳۹۴
جُنگ اصفهان	۳۹۷
هیرمند (نامه‌ی اهل خراسان)	۴۰۰
دفترهای زمانه	۴۰۳
ماهنامه‌ی فردوسی	۴۰۴
مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۶	۴۰۴
خانگی / سیاوش کسرایی	۴۰۶
میعاد در لجن / نصرت رحمانی	۴۱۳
حجم سبز / سهراب سپهری	۴۱۸
دل‌تنگی‌ها / یدالله رویانی	۴۳۱
آینه‌ها تهی است / محمود آزاد مشرف تهرانی (م. آزاد)	۴۳۹
آواز خاک / متوچهر آتشی	۴۴۱
رگبارها / محمدعلی سپانلو	۴۴۸
بر خِنگ راهوار زمین / اسماعیل خوئی	۴۵۰
انارستان / یدالله امینی (مفتون)	۴۵۴
آینده / اسماعیل شاهرودی (آینده)	۴۵۷
در بی تکیه‌گاهی / علی باباچاهی	۴۶۱
پشت چهرهای زمستانی / سیروس مشفق	۴۶۶
شهر خسته / منصور اوجی	۴۷۰
وصلت در منحنی سوم / پرویز اسلامپور	۴۷۲

۴۷۷	 خواب‌های فلزی / شهرام شاه‌رختاش
۴۸۳	 گل‌های تاریک / عبدالعلی دستغیب
۴۸۵	 شاهکارهای شعرنو (جنگ شعر) / م. سعیدی‌پور
۴۸۹	 تأسیس کانون نویسندگان ایران
۴۹۴	 ۱۳۴۷ هـ. ش.
۴۹۵	 نشریات
۴۹۶	 فصل‌های سبز
۴۹۷	 جنگ اصفهان
۵۰۰	 جگن
۵۰۰	 کتاب روز
۵۰۱	 روزن
۵۰۱	 شب / سهراب سپهری
۵۰۴	 دفترهای زمانه
۵۰۴	 خوشه (هفته‌نامه)
۵۰۶	 مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۴۷
۵۰۸	 صدای میرا / سعید سلطان‌پور
۵۱۱	 مشخصات شعر چریکی
۵۳۱	 ساز دیگر / جعفر کوش‌آبادی
۵۴۵	 از زبان برگ / شفیعی‌کدکنی
۵۴۷	 وقت خوب مصائب / احمد رضا احمدی
۵۵۲	 از دوستت دارم / یدالله رؤیائی
۵۵۴	 منظومه پیاده‌روها / محمدعلی سپانلو
۵۵۷	 بهار را باور کن / فریدون مشیری
۵۵۹	 در جاده‌های سرخ شفق / کامبیز صدیقی
۵۶۱	 واحه / آتش
۵۶۲	 شعر دیگر [جنگی از اشعار موج نو]

۵۶۷	طلا در مس (کتاب نقد) / رضا براهنی
۵۷۶	شب‌های شعر خوشه
۵۹۲	از شاعران شعر چریکی در شب‌های شعر خوشه
۵۹۷	از شاعران شعر موج نو در شب‌های شعر خوشه
۶۰۳	شب شعر انستیتو گوته
۶۰۳	شب‌های یادبود نیما
۶۰۵	مرگ صمد بهرنگی و تحرک در شعر چریکی
۶۱۳	۱۳۴۸ ه. ش.
۶۱۴	نشریات
۶۱۵	فصل‌های سبز
۶۲۳	از شعر تا قصه
۶۲۴	مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۴۸
۶۲۶	مرثیه‌های خاک / احمد شاملو
۶۲۸	در حیات کوچک پائیز در زندان / مهدی اخوان ثالث
۶۳۷	دیدار در فلق / منوچهر آتشی
۶۴۲	فصل‌های زمستانی و زوایا و مدارات / محمد حقوقی
۶۵۲	پائیز / سیروس مشفق
۶۵۵	در رهگذار باد (و) آبی، خاکستری، سیاه / حمید مصدق
۶۶۹	برخیز کوچک خان / جعفر کوش‌آبادی
۶۷۴	با گریه‌های ساحلی / منصور برمکی
۶۷۷	باد سرد شمال / بهمن صالحی
۶۸۵	به موازات توقف / رحمان کریمی
۶۸۸	شکوفه‌های صدا / حشمت جزنی
۶۹۲	پرچم‌ها و قاطرها / احمد بهشتی
۶۹۳	در پوست ببر / مجید نفیسی
۶۹۸	شهر دشوار حنجره‌ها / شهرام شاهرختاش

۷۰۲	 قفس نامحدود من / علی قلیچ خانی
۷۰۸	 با مردم شب / اسماعیل نوری علاء
۷۱۲	 فصل مطرح نیست / لایلا کسری
۷۱۴	 دفتر اول: خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر / شاپور بنیاد
۷۱۶	 حواشی مخفی / هوتن نجات
۷۱۷	 سایه روشن شعرنو پارسی (کتاب نقد) / عبدالعلی دستغیب
۷۲۸	 صورت و اسباب در شعر امروز ایران (کتاب نقد) / اسماعیل نوری علاء
۷۳۴	 شعر حجم
۷۳۴	 سیری در چگونگی شکل‌گیری و تدوین بیانیه شعر حجم
۷۴۰	 بیانیه شعر حجم
۷۴۳	 گزیده حرف‌هائی درباره بیانیه شعر حجم
۷۴۷	 یادداشت‌ها

جلد سوم

۱۳۴۹-۱۳۴۱

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

۵. گسترش شهرنشینی، انقلاب سفید،
تعارض مدرنیسم و سنت،
موج نو و شعر چریکی

مدخل

شعرِ نو مسلطِ دههٔ چهل، شعرِ اعتراض بود. و این اعتراض دو وجه داشت: یکی، اعتراض به سنت و همگام با مدرنیزاسیون اجتماعی - اقتصادی که پس از کودتا آغاز شده و با اصلاحات ارضی و انقلاب سفید قرار بود به منصفهٔ ظهور برسد؛ و دیگر، اعتراض به مدرنیزاسیون یا تجددگرایی و همسو با سنت‌گرایی، که مخالفین آن را شبه مدرنیسمی وارداتی و وابسته می‌دانستند.

تجلیِ مدرنیسمِ دههٔ چهل در شعر، شعرِ موجِ نو؛ و تجلیِ ضدیت با مدرنیسم (یا شبه مدرنیسم) ادعائی، شعرِ چریکی بود. موجِ نو به هر چه سنت معترض بود. و نمونهٔ جالب این اعتراض، کتابِ طرح از احمد رضا احمدی (بانیِ موجِ نو)، و بویژه قصیدهٔ او بود که در بررسی طرح خواهیم خواند.

جوهره و نوعِ اعتراضِ شعرِ سیاسی همان بود که از پیش وجود داشت و مهمترین نمایندگانِ سیاوش کسرائی و بعدها سعید سلطان‌پور بوده‌اند. اما فرقِ شعرِ سیاسی معترض دههٔ چهل با شعرِ سیاسی پیشتر، صراحت، بی‌پروائی و خشونت تا حد دعوت به خون‌ریزی بود.

البته در این دهه نیز، چون پیشتر، چهارپاره‌سرایی رماتیک رواج

داشت و حجم قابل توجهی از شعر نو منتشره را نیز تشکیل می داد، ولی در جو تسلط اعتراض همه سویه به میانه روی، شعر نو قدمائی محتاط و میانه رو، شکلی منفعل بود که به قول دکتر رضا براهنی در همان سال ها، می باید نماز میت بر آن خوانده می شد.

شعر موج نو که با جسارت تحسین آمیز و امیدوارکننده ئی آغاز شده بود، همزمان با پذیرش عمومی شعر نو از طرف جامعه کتابخوان (که عامی شدن، همواره نزول و ابتذال به همراه دارد) به مرور به دست توده یی از جوانان مدعی و کم سواد افتاد و در مسابقه ئی مهلک برای نوآوری هر چه بیشتر، در هرج و مرج و هذیان گوئی غوطه ور شد که سرانجام، انزجار عمومی را به همراه داشت؛ و شعر سیاسی، گام به گام مبارزات سیاسی از شکل مسالمت آمیز پارلمانتاریستی به شکل چریکی، از رایحه نماد و کنایه تهی شد و با تبدیل شدن به مقالات موزون سیاسی از اعتبار ساقط گشت. و بدین ترتیب، هر دو نحله، از جوهره وجودی شعر خالی شده و ناتوان از پاسخگوئی به نیازهای معنوی جامعه، در دهه پنجاه، به حاشیه رانده شدند. اما اوضاع زمانه در دهه چهل به سود شعر سیاسی پیش می رفت، و در سال ۱۳۴۹ که با حمله چریک های جنگل به ژاندارمری سیاهکل و انعکاس وسیعش در سطح کشور و هیجان عظیمی که در میان جوانان در دفاع از چریک های شکست ناپذیر و منجی پیدا شد، عملاً رهبری به دست شعر سیاسی (چریکی) افتاد. و این وضعیت سخت دوگانه شعر نو، و نزول تاریخی اجتناب ناپذیرش به دو قطب «هذیان» و «شعار» چنان بود که تقریباً همه شاعران مطرح و تشیت شده را نیز در خود کشید؛ بطوری که اینان نیز (جز شاملو و شاید چند تن دیگر) در جو مسمومش هلاک شدند و کمتر شعر بزرگی خلق کردند.

حال، نخست، اوضاع اجتماعی - اقتصادی دهه چهل، که بستر انشقاق شعر نو بوده را بررسی می کنیم، و سپس به ارزیابی تاریخی موج نو و شعر چریکی و انشعابات آن می پردازیم.

زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پیدایش

شعر چریکی

باید تکلیف خود را روشن کرد.

افعال عاشقانه، با زمان‌های استعماری صرف نمی‌شوند.^۱

امه سزر

(از شعارهای فراگیر انقلابیون دهه‌های چهل و پنجاه)

با شکست جنبش ملی در سال ۱۳۳۲، بخش اعظم روشنفکران مبارز با شگفتی و ناباوری به این نتیجه یاس‌انگیز رسیدند که هیچ‌گونه پیروزی برای ملت ایران مقدر نیست؛ این حس و برداشت، بلافاصله در سطح عام گسترش یافت و سراسر دهه سی را در ورطه‌یی از اندوه شکست و تنهایی و تاریکی فرو برد. بعد، شکست قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ پیش آمد و با اندک فضای باز سیاسی که متعاقباً پیدا شد، مبارزان بر سر یک سه راهه قرار گرفتند: عده‌یی در اعتقاد خود به شکست مقدر استوارتر شدند و در همان فضای تیره و مسموم باقی ماندند؛ عده‌یی اندک‌شمار دیگر بار به جنبش و جوش افتادند تا از طرق آشنای اقدام مسالمت‌آمیز به پیروزی دست یابند؛ و بخش اعظم و قاطعی به این نتیجه رسیدند که پیروزی بر حکومت شاه بدون تجهیز به سلاح و مبارزات مسلحانه مطلقاً ممکن نیست؛ بویژه که نمونه موفقش را در کوبا و چین و الجزایر دیده بودند و چهره‌های شکوهمندی چون کاسترو، رژه دبره، چه‌گوارا، هوشی مین و مائو - که رهبران موفق جنگ‌های چریکی آن سال‌ها بودند - را در پیش رو داشتند؛ این حس و برداشت، با مجموعه وضعیت سیاسی که در آن سال‌ها در جریان بود هماهنگ‌تر می‌نمود. پس، اوضاع سیاسی ایران رو به خشونت رفت.

بحران روزافزون اقتصادیِ اواخر دهه سی و عدم مشروعیت رژیم شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، نظام را در سال‌های ۳۸-۳۹ وادار به تشکیل دو حزب فرمایشی ملیون (تحت نظارت منوچهر اقبال)، و حزب مردم (تحت نظارت اسدالله علم) کرد تا بتواند اولاً به لحاظ داخلی مردم را در جهت اهداف خود جذب و هدایت کند و ثانیاً از نظر خارجی تظاهر به نوعی نظام سیاسی رقابتی و دموکراتیک در چشم مدافعین حقوق بشر نماید. اما گردانندگان این دو حزب که از چهره‌های شناخته‌شده رژیم بودند نتوانستند نیات حکومت را برآورند، پس، زمینه‌یی پیش آمد تا افراد و احزابِ هوادارِ پارلمانتاریسم، از بیرون حکومت تشویق به فعالیت شوند. این افراد و احزاب و گروه‌ها عبارت بودند از: جبهه ملی (که در ۳۰ تیر سال ۱۳۳۹ به شتاب بازسازی شده بود)، حزب توده ایران (که رهبران آن در خارج از کشور به سر می‌بردند و بدنه پراکنده حزب در داخل حضور داشت)؛ جامعه سوسیالیست‌ها (به رهبری خلیل ملکی)؛ فرد علی امینی و هواداران او؛ چند جریان ناشناخته کوچک؛ و روحانیون سیاسی.

حزب توده اگر چه گاه‌گاهی از رادیوی خود، مستقر در شوروی سابق اظهارنظرهایی درباره ایران می‌کرد، ولی به خاطر نبودن رهبرانش در داخل کشور، عملاً بدون برنامه و منفعل بود. جبهه ملی، اگر چه همه رهبرانش در داخل کشور به سر می‌بردند و درگیر مبارزه نیز بوده‌اند، ولی از آنجا که جمعی بودند مشتمل بر طیف وسیعی از سیاسیون، بادیگاه‌ها و خاستگاه‌ها و خواست‌های مختلف که پس از چندین سال تعطیل، به شتاب گرد هم آمده بودند، به خاطر تشتت آراء درونی، عملاً از ارائه هرگونه برنامه‌ئی ناتوان بود و صرفاً به شعارهای کلی بسنده می‌کرد. جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی هم قدرتی نداشت که تعیین‌کننده باشد. فقط می‌ماند دکتر علی امینی - امضاءکننده کنسرسیوم نفت - و گروهی از سیاستمداران آبدیده همراه او که از حمایت جناح دموکرات آمریکا نیز برخوردار بودند.

دکتر منوچهر اقبال در شهریور ۱۳۳۹ از نخست‌وزیری استعفا داد و مهندس جعفر شریف‌امامی جانشین او شد. اما همین وقت در آمریکا، جان اف‌کندی، از حزب دموکرات - که مدافع اصلاحات اساسی در ایران و حامی علی‌امینی بود - در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی دست یافت و محمد درخشش، از طرفداران امینی، که ریاست «کانون معلمین» را در دست داشت با سازماندهی اعتصاب بزرگ معلمین برای افزایش حقوق، و کشته شدن یک تن، توجه بخش عمده‌یی از مبارزان را متوجه خود و علی‌امینی کرد و راه دستیابی به‌پست نخست‌وزیری برای امینی فراهم شد.

مبارزات مردم ادامه یافت و امینی در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ نخست‌وزیر ایران شد و از شاه خواست که برای برگزاری انتخابات آزاد، مجلس را متحل کند.

او طبق خواست آمریکا و نیاز مناسبات تولیدی ایران به دگرگونی، قصد اجراء اصلاحات ارضی در ایران را داشت ولی می‌دانست مجلسی که نمایندگان از زمینداران بزرگ و یا مدافعین آنان تشکیل شده باشد هرگز از برنامه او حمایت نمی‌کند. شاه پیشنهاد او را مبنی بر برگزاری انتخابات پذیرفت. همچنین پذیرفت که مختصری آزادی هم به احزاب و نشریات بدهد. امینی بلافاصله پس از تشکیل کابینه، شروع به تنظیم جزئیات برنامه اصلاحات ارضی کرد. مسئولیت این امر با دکتر حسن ارسنجان - وزیر کشاورزی وقت - بود.

اقدامات ارسنجان از همان نخستین قدم با مخالفت شدید و همه جانبه گروه‌ها و قشرهای مختلف مواجه شد. مخالفت‌ها، انگیزه‌های متفاوت و گاه متضاد داشت: مخالفت زمینداران بزرگ با طرح اصلاحات ارضی (که زمین‌شان را بین دهقانان تقسیم می‌کرد) کاملاً طبیعی و قابل فهم بود. بخشی از روحانیون نیز به همین؛ آنان تصاحب املاک کسی و بخشیدن به دیگری را خلاف شرع می‌دانستند و مخالف این امر بودند.

جبهه ملی هم اگر چه وجوه مشترکی با دو گروه بالا داشت اما پیش از هر چیز اصولاً به علی امینی - امضاءکننده قرارداد نفتی کنسرسیوم پس از کودتا - اعتمادی نداشت. جامعه سوسیالیست‌ها تقسیم زمین را بدین شیوه - به قطعات کوچک و نابازده - غیراقتصادی و نادرست می‌دانست. و اینهمه، جدا از مخالفت گروه‌های دیگری چون «انجمن دوستان» و «سازمان مدافعان قانون اساسی» بود که انگیزه‌های دیگری داشتند.

علی امینی برای جلب نظر مردم و پاره‌یی از روشنفکران دست به اقدامات تنیدی زد که پس از کودتای ۳۲ کمتر سابقه‌ئی داشت. او از شاه خواست که همچون زمان دکتر محمد مصدق مدت کوتاهی به همراه خانواده‌اش ایران را ترک کند تا موقعیتش را تحکیم بخشد. شاه پس از اطمینان لازم ایران را ترک گفت. و امینی بلافاصله فرودگاه مهرآباد تهران را تعطیل کرد؛ به مطبوعات آزادی بیشتری داد؛ عده‌یی از افراد بدنام (چون سرتیپ حسین آزموده - دادستان کل کشور - که مصدق را محاکمه کرده بود) را دستگیر و زندانی کرد، و طی تماس‌های مکرر با جبهه ملی، آمادگیش را برای تأمین بیشترین خواست‌هایشان - تنها به شرط دست برداشتن از مخالفت با وی - اعلام کرد.

ولی گفت‌وگوی درونی جبهه ملی دوم که دچار پریشانی ناشی از تشتت آراء در درون خود بود و قادر به ارائه برنامه نبود، بر سر پیشنهاد امینی، به نتیجه‌یی نرسید؛ در عوض، برای سرپوش گذاشتن به تفرقه درونی و بی‌عملی خود و برای تظاهر به زنده بودن، مخالفت‌ها را با امینی بیشتر کرد و علناً شعار «امینی، استعفا» را سر داد. و بهانه‌شان هم، حضور دکتر حسن ارسنجانی - از یاران قوام‌السلطنه و دشمن دکتر محمد مصدق - در کابینه امینی بود.

شاه هر چند بسیار پیشتر از امینی - مستقیم و غیرمستقیم، از اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین دهقانان صحبت کرده بود، ولی در

این روزها، ترس از به قدرت رسیدن امینی، او را با مخالفین تقسیم زمین، یعنی زمینداران، نزدیک می‌کرد، تا اینکه پس از چندی متوجه شد که ادامهٔ مشی مخالفت با اصلاحات نه تنها در داخل به ضررش تمام می‌شود، بلکه در خارج نیز حمایت آمریکا را از او سلب می‌کند. این بود که به ایران بازگشت، سفری به آمریکا کرد و (چنانکه اتفاقات بعدی نشان داد) ظاهراً موافقت آمریکا را هم به دست آورد که خود شخصاً ابتکار عمل را به دست بگیرد.

مخالفت‌های همه جانبه با امینی هر روز بالاتر گرفت. تعارض شاه و امینی بیشتر شد، تا اینکه بر سر کمیّت هزینهٔ نظامی، به شکاف کامل بدل شد و امینی - شاید به تصور پشتیبانی آمریکا از وی - در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۴۱، استعفاء داد. شاه استعفایش را پذیرفت و امینی سقوط کرد.

امینی که ساقط شد، شاه، اسدالله علم، نزدیک‌ترین و وفادارترین یارش را مسئول تشکیل کابینه کرد و هوشیارانه، دکتر حسن ارسنجان‌ی در همان پُست وزارت کشاورزی ابقا شد، و شاه، رأساً هدایت «انقلاب سفید» را به دست گرفت.

طلسمِ واژهٔ «انقلاب» در آن دوره، که انقلابیون جهان با شورش‌های پی‌درپی احترامی در میان روشنفکران و بخش عظیمی از مردم پیدا کرده بودند، می‌توانست بسیاری از مشکلات را حل کند؛ اما روزگاری بود که شوروی سابق که پرچمدار بخش وسیعی از انقلابیون جهان بود، در رادیوی صدای فارسی خود از شاه و حامیانش بد می‌گفت و آنان را دست‌نشاندهٔ امپریالیست‌ها می‌دانست، بنابراین، نخستین اقدام شاه در حرکت جدید، نزدیک شدن به شوروی بود. شاه طی گفت‌وگوئی طولانی با شوروی (که منجر به انعقاد قرارداد همکاری‌های فنی - اقتصادی میان ایران و شوروی برای ساخت سدهای هیدروالکتریکی و حمل و نقل و عکسبرداری هوایی و بعدها تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن در قبال دریافت گاز از ایران شد)، توانست اولاً با خاموش کردن رادیوی مخالف‌خوان

شوروی، از یک سو هواداران حزب توده ایران را که مطابق رهنمودهای شوروی عمل می‌کردند، از تب و شور انقلابی بیندازند؛ و از دیگر سو، بخش قابل‌توجهی از روشنفکران ایران را رودرروی موضعگیری حمایت‌آمیز اخیر شوروی نسبت به اصلاحات شاه قرار دهد. ثانیاً، با توجه به روابط در حال گسستن دو قطب مهم کمونیستی جهان (چین و شوروی)، با تسکین بخشی از آلام اقتصادی - سیاسی شوروی، دست کم این قطب را با خود همراه سازد.

(البته ناگفته نماند که این محاسبه شاه که از جریان تلاشی پیوند چین و شوروی مایه می‌گرفت نتیجه ضد خود را نیز به همراه داشت. در جریان این حرکت، آن بخش از مبارزان مأیوس از عملکردهای شوروی، بعدها به چین روی آورده، و به دنبال تز مائوتسه‌تنگ، به مبارزه مسلحانه دست زدند؛ که حرکتی عام در سطح جهان بود.)

شاه که با ساقط کردن امینی و اخذ رأی اعتماد شوروی و آمریکا، کم و بیش بر اوضاع ایران مسلط شده بود، در روز ۱۹ دی ۱۳۴۱، اصول ششگانه انقلاب سفید را اعلام داشت. آن اصول عبارت بودند از: ۱. الغاء رژیم ارباب و رعیتی؛ ۲. ملی کردن جنگل‌ها؛ ۳. فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی؛ ۴. سهم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی؛ ۵. اصلاح قانون انتخابات (شامل اعطاء حق رأی و وکالت مجلس به زنان)؛ ۶. لایحه ایجاد سپاه دانش.

قرار شد که در روز ۶ بهمن، رفراندومی برای تأیید انقلاب سفید برگزار شود. ولی چند روزی به برگزاری رفراندوم نمانده بود (۲ بهمن) که ناگهان بخشی از ایران در شورش فرو رفت. رهبری شورش با چند تن از علماء بود که از دستورات آیت‌الله خمینی پیروی می‌کردند.

البته این قیام و رهبری بی‌سابقه نبود. یک بار در سال ۱۳۳۹، هنگامی که به دستور شاه، لایحه اصلاحات نسق داری به مجلس برده شده بود، آیت‌الله بروجردی طی بیانیه‌ئی علناً با آن مخالفت کرده و آن

را خلاف شرع دانسته بود. و یک بار هم، پس از تقدیم لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به مجلس که در آن حذف قید اسلام از شرایط انتخاب‌کننده و انتخاب‌شوونده و تبدیل «سوگند به قرآن»، به «سوگند به کتاب آسمانی»؛ و دادن حق رأی به زنان درخواست شده بود، علماء اعتراض کرده بودند. ولی شورش دوم سرکوب شده و جمعی نیز دستگیر شده بودند.

با اینهمه، اصول «انقلاب سفید» در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ به فرماندوم گذاشته شد و مطابق عرف کشورهایی که ملتش در تعیین سرنوشت خود چندان حقی ندارد با اکثریت مطلق آراء (۹/۹۹٪) تصویب شد.

رای مطلق تأیید تحقیرآمیزی که پس از شورش بزرگ، به نام ملت از سوی حکومت به صندوق‌ها ریخته شد، بخش عظیمی از روشنفکران را به این نتیجه رسانید که دیگر، راه هرگونه تلاش قانونی و مسالمت‌آمیز برای احقاق حقوق حقه ملت بسته است و راهی بجز مبارزه قهرآمیز مسلحانه در پیش رو نیست.

ماه محرم رسید. در روزهای تاسوعا و عاشورا (۱۲ و ۱۳ خرداد) آیت‌الله خمینی در قم علیه انقلاب سفید سخنرانی کرد و در میان شگفتی و ناباوری ملت کودتا زده ایران علناً شاه را «خائن»، «بدبخت»، «دست‌نشانده» و «ترسو» خواند. خطابه او اثر ویران‌کننده‌ئی داشت. بُتی که رژیم در مدت ده سال از محمدرضا شاه پرداخته بود به سختی ترک خورد. در روز ۱۴ خرداد آیت‌الله سید محمود طالقانی، و در روز ۱۵، آیت‌الله خمینی، آیت‌الله حاج حسن قمی، آیت‌الله محلاتی، و جمعی دیگر از روحانیون با نفوذ دستگیر شدند. خبر به سرعت در سراسر کشور پخش شد، و بلافاصله مردمی که طی سخنرانی آیت‌الله خمینی ترس‌شان از رژیم ریخته بود، در شهرهای تهران، قم، ورامین، شیراز، اصفهان و مشهد سر به شورش برداشتند و خواستار آزادی بازداشت‌شدگان شدند. حکومت نظامی اعلام شد. مردم از شهرهای مختلف به طرف تهران راه

افتادند؛ کامیون‌ها و مؤسسات دولتی را به آتش کشیدند، و شورش وقتی به اوج رسید که جمعیت به مرکز فرستندهٔ رادیو تهران حمله بردند؛ دستور تیر صادر شد، و عدهٔ کثیری به خاک و خون افتادند.

اواخر اسفند ۱۳۴۲ بود که کابینهٔ علم استعفا کرد. حسن علی منصور - که یکشنبه «حزب ایران نوین» را به همراه امیرعباس هویدا خلق کرده بود - در روز ۲۰ اسفند کابینهٔ جدید را تشکیل داد، و در ۲۱ مهر ۱۳۴۳، لایحهٔ کاپیتولاسیون را (که محاکمهٔ نظامیان مجرم آمریکائی را در دادگاه‌های ایران قدغن می‌کرد) به تصویب رسانید.

آیت‌الله خمینی که در روز ۱۷ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شده و در محل اقامتش در قم تحت نظر بود، طی سخنرانی شدیدالحنی در روز ۴ آبان (روز تولد شاه)، ضمن محکوم کردن کاپیتولاسیون، شاه و خاندانش را فاسد و دست‌نشانده خطاب کرد و کاپیتولاسیون را نقض آشکار استقلال ملی ایران دانست.

در روز ۱۳ آبان آیت‌الله خمینی را به ترکیه تبعید کردند، و منصور در اول بهمن، در جلو مجلس به ضرب گلوله کشته شد.

ضارب، ناصر بخارایی نام داشت و از اعضای جمعیت‌های مؤتلفه بود. جمعیت‌های مؤتلفه در بهار ۱۳۴۲ با ائتلاف شش هیئت عزاداری به وجود آمده بود؛^۱ هیئت‌هایی که به گمان عده‌یی چون گازیور و سکی هسته‌های چریکی هوادار آیت‌الله خمینی بودند.^۲

بخارایی به همراه دیگر اعضای جمعیت محکوم به اعدام شد. حکم در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ به اجرا درآمد. و امیرعباس هویدا در ۷ بهمن ۱۳۴۳ به نخست‌وزیری رسید.

امیرعباس هویدا (که تا پایان حکومت پهلوی در سمت نخست‌وزیری باقی ماند.) از اواخر سال ۱۳۳۹ با راه انداختن یکی دو مجله (چون تلاش که پیشتر از آن سخن رفت) با عده‌یی از روشنفکران مراوداتی پیدا کرده و در محافل روشنفکری چهرهٔ شناخته شده‌یی بود.

او، آزادی محدود مطبوعات را که از سال‌های ۳۹-۴۰ آغاز شده بود، بیشتر کرد. روزنامه‌ها و مجلات و جنگ‌های فراوانی منتشر شد. محافل روشنفکری شکل گرفت. جلسات شعرخوانی و سخنرانی پیدا شد... و اینهمه در حالی بود که انقلابیون در پی اتفاقات چند سال اخیر، همچون بیشتر انقلابیون آن روز جهان، به بی‌حاصلی مبارزات قانونی و مسالمت‌آمیز در کشورهای جهان سوم ایمان آورده، و تحت تأثیر آموزش‌های مائو، چه گوارا، رژه دبره، جی‌اپ، هوشی مین،... و طبق نمونه موفق انقلاب کوبا از «سلاح نقد» به «نقد سلاح» (به قول رژه دبره) روی آورده و در گروه‌های چریکی کوچک، مسلح و متشکل می‌شدند:

در اواخر اسفند ۱۳۴۳، سرباز جوانی - از اعضای گارد جاویدان (گارد ویژه و محرم شاه) - در محوطه کاخ مرمر به شاه حمله کرد، شاه مختصر زخمی برداشت، در عوض، سرباز در دم کشته شد و عوامل اصلی، و راز ترور، برای همیشه مکتوم ماندند.

در فروردین ۱۳۴۴، یک گروه چهارده نفره مائوئیستی منشعب از حزب توده ایران، و عضو کنفدراسیون جهانی دانشجویان (که پس از کودتای ۳۲ در اروپا و آمریکا شکل گرفته و اعضای آن، از اوایل دهه چهل تقریباً علنی شده بودند) به نیت مبارزه مسلحانه با رژیم، وارد ایران شدند و پس از ترور نافرجام شاه، دستگیر و پس از محاکمه به مجازات‌های شش ماه تا مرگ محکوم شدند.

در پائیز ۱۳۴۴، پنجاه و پنج نفر از اعضای حزب ملل اسلامی به اتهام قیام مسلحانه دستگیر شده و تقریباً برای همیشه از بین رفتند.

و در شهریور همین سال (۱۳۴۴)، سه تن از مهندسين جوان «نهضت آزادی ایران» با نام‌های محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان که در تظاهرات خونین ۱۵ خرداد شرکت فعال داشتند، به عنوان اعتراض به روش مسالمت‌آمیز مبارزه قانونی رهبران جبهه ملی از نهضت انشعاب کرده و خبر تشکیل هسته چریکی (که بعدها در سال

۱۳۵۱ سازمان مجاهدین خلق ایران خوانده شد) را به رهبران زندانی جبهه دادند.

همه این مبارزان، با آراء متضاد، سمت‌گیری مدرنیستی ادعایی شاه را شبه‌مدرنیسمی سطحی، بی‌ریشه، فرمایشی، غارتگرانه، عوام‌فریبانه، و مبارزه قاطع و بی‌امان با آن را ضروری و حیاتی می‌دانستند. چنین بود که در فاصله‌ئی کمتر از دو سال، روحیه روشنفکران عوض شد و یأسِ مفرط و حسِ شکست و درونگرایی و اندوه، به امیدواری و احساسِ غرور و شورِ قیام بدل شد. دیگر، اشعارِ سیاهِ رماتیک و شعرهای عاشقانه اندوهبار نیمه اول دهه سی و سمبولیسم اجتماعی تلخ شکستِ نیمه دوم این دهه، به نیازهای تازه پاسخ ندادند. پس، شعر نادر نادرپور و نصرت رحمانی و مشیری و هنرمندی،... و هر چه شعر رماتیک غیر انقلابی، به مرور پس نشستند. و چندی نگذشت که زبانی با لحن حماسی اخوان ثالث و اندیشه کسراتی که سرشار از انتظار و امید بود، گسترش یافت. و شاعران و نویسندگانی نماینده ادبیات و هنر شدند که بیانگر وضعیت جدید بوده‌اند: جلال آل‌احمد، نویسنده مشهور و محبوب آن سال‌ها، و سعید سلطان‌پور، شاعر و بازیگر جوان که در اوایل این دهه هنوز چندان شهرتی نداشت؛ با دو ایدئولوژی کاملاً مغایر و متضاد.

آل‌احمد از اعضای قدیمی حزب توده ایران و از مبارزان شجاع و پایدار نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی بود. او که زمانی طلبه‌ئی مؤمن، و چندی کمونیستی فعال بود، پس از کودتا، آرام آرام، دوباره به تعلقات سنتی و مذهبی گرائید، تا حدی که در سال‌های چهل شروع کرد به مخالفت با تمام مظاهر مدرنیستی غرب (بویژه که مورد توجه شاه نیز بود). و همین امر، یعنی موضعگیری قاطع علیه ماشینیزم و مدرنیسم (در کتاب غربزدگی) و تئوری بازگشت به سنت او، بعلاوه ریشه روستائی بخش وسیعی از روشنفکران معترض ایران (که اخلاقاً با مظاهر

هرزه‌گرایانه بورژوازی در حال رشد سازگار نبوده و از آن روی گردان بودند) به مرور آل‌احمد را در رأس مخالفان کتابخوان قرار داد و او بت روشنفکران دهه چهل شد؛ بیتی که حکومت با وجود آگاهی از روابط پنهانش با بسیاری از مبارزان انقلابی بطور جدی متعرضش نمی‌شد؛ چرا که پیشبرندگان مدرنیزاسیون که بسیاری‌شان از بوروکرات‌های باهوش بودند، می‌دانستند که آزادی و دموکراسی از تابلوهای بیرونی جوامع باز است؛ بویژه آزادی دشمنان ضدکمونیسمی چون آل‌احمد که خطری جدی نیز متوجه حکومت نمی‌کرد.

اما سلطان‌پور، جوان بیست و یکی دو ساله سبزواری از چنین موقعیتی برخوردار نبود. او اواخر سال‌های ۳۰ وارد پایتخت شده و جز معدودی رفیق توده‌یی که مخالف مبارزه قهرآمیز بودند، آشنایی نداشت. سعید یوسف در کتاب ارزشمند خود، نوعی از نقد بر نوعی از شعر می‌نویسد که «سعید، نخستین شعر سیاسی بالنسبه موفق خود را درست در تاریخ ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و پس از حوادث خونین آن روز می‌سراید. او در این شعر نسبتاً طولانی، که در جایی هم چاپ نشده است، خواست توده‌ها را که رفتن شاه بود بیان می‌کند و تظاهرات آن روز را می‌کوشد زنده و پرشور در شعرش باز نماید.»^۴ یعنی سلطان‌پور در نیمه اول دهه چهل، نه هنوز چهره شناخته شده انقلابی تأثیری نیمه دوم دهه چهل بود که شعرش در محافل انقلابی دست به دست بچرخد، و نه رفقای توده‌یی‌اش موافق اشعار خشونت‌بار چریکی‌اش بودند که تبلیغش کنند. شاعر سیاسی مطرح نیمه اول سال‌های چهل، هنوز، شاعر تثبیت شده، سیاوش کسرائی بود.

در نیمه دوم دهه چهل، با اوجگیری مبارزات چریکی، و بویژه با انتشار کتاب صدای میرا بود که سلطان‌پور چهره بلا منازع شعر چریکی ایران شناخته شد. شعری با معانی زیبایی‌شناسی ویژه، که ذیل صدای میرا، در مجموعه کتاب‌های سال ۱۳۴۷ بدان خواهیم پرداخت.

مدرن‌گرایی و زمینه‌های اجتماعی — اقتصادی پیدایش

موج نو در ایران

برای او فنا فی الطبقة یا فنا فی الله مطرح نیست. [...]

او به چیزی ورای خودش ایمان ندارد.^۵

مهرداد صمدی دربارهٔ احمد رضا احمدی

کوشش برای مدرنیزه کردن ایران از زمان رضا شاه و با نظارت جدی و مستقیم او آغاز شده بود که جنگ جهانی دوم و سقوط و تبعید وی پیش آمد؛ محمدرضا پهلوی به سلطنت رسید؛ جنگ بیست و دو سالهٔ قدرت در ایران درگرفت. و برنامهٔ مدرنیزاسیون برای مدتی متوقف ماند تا آنکه کودتا شد.

کودتا و در نتیجه تثبیت حکومت امکانی فراهم آورد تا رژیم پهلوی برنامهٔ مدرن کردن ایران را دوباره پی گیرد. ولی اجراء این برنامه در نظام بسته و مقید فئودالی ممکن نبود. جوهرهٔ مدرنیزاسیون آزادی است. پس، قدم نخست، گسترش شهرنشینی و پیش از آن، از هم گسستن نظام ارباب-رعیتی خواهد بود. لازمهٔ استقرار بورژوازی، تبدیل نظام ارضی به نظام پولی است و ضروری است که فعالیت اصلی اقتصادی از زمین به پول جریان یابد. اما اجرای مدرنیزاسیون در ایران، در درون خود با تناقضی بازدارنده مواجه بود؛ یعنی رژیمی خواهان صنعتی کردن و نو کردن ایران و لاجرم الغای نظام ارباب-رعیتی بود که گردانندگان خود از فئودال‌های بزرگ بوده‌اند.

تعلل و تردید نظام در اردیبهشت سال ۱۳۴۰، با کناره‌گیری جعفر شریف‌امامی از نخست‌وزیری و به قدرت رسیدن علی امینی (در ۱۷

اردیبهشت) از میان رفت، و نخستین برنامه اصلاحات ارضی در تابستان ۱۳۴۰، در حوزه مرتجع‌ترین و قدرتمندترین مالکان، در روستاهای مراغه، شمال غربی آذربایجان، به اجرا درآمد.

برنامه اصلاحات ارضی در میان استقبال شورانگیز کشاورزان به سایر نقاط ایران کشیده شد، و وقتی که مجری طرح - دکتر حسن ارسنجان - نخست‌وزیر امینی، در میان روستائیان، مُنجی بیچارگان قلمداد شد، شاه، احساس خطر کرد و به مرور ابتکار عمل را به دست گرفته، با برکناری ارسنجان، اصلاحات را تحت نام «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و مردم» پی گرفت.

بخش قابل توجهی از روستائیان که در پی برنامه اصلاحات ارضی از قید مهلک مالکان نجات یافته و استقلال و شخصیتی پیدا کرده بودند، به دنبال بهبود مالی و جذابیت‌های آشکار زندگی شهرنشینی، به همراه کارگران کشاورزی‌یکار شده که عملاً زمینی نصیب آنان نمی‌شد، با انگیزه‌های متفاوت جذب شهرها شدند. روستازادگان نوکیسه به مدرسه‌ها و ادارات و موسسات خدماتی، و کارگران بیکار به کارخانه‌ها راه یافتند.

تحریک اجتماعی و جغرافیائی به سرعت بالا رفت، و نتیجه آن شد که پس از مدت کوتاهی، دهشهرهائی بيقواره (به قول ماکس وبر) از هر جای ایران سرکشید که نه خصلت روستا را داشت و نه فرهنگ شهری را.

سنت‌های روستائی که عامل تنظیم‌کننده روابط اجتماعی افراد و خانواده‌ها در روستا بود فرو ریخت بی‌آنکه عامل تازه قدرتمندی جایگزینش گردد. صنایع دستی رها شد و صنایع مونتاژ جانشین آن گشت. و در مدت کوتاهی، آن آشفتگی نظم‌ناپذیری بر فرهنگ کشور حاکم شد که مختص سرزمین‌های نیمه فئودالی - شبه مدرنیستی پرتاب شده در شهرنشینی، در قرن اخیر است.

مدرنیسم و ماشینیزم وارداتی که به ناگهان در شریان فرهنگ سنتی کشور جاری شد، دو نتیجه مقابل هم داشت: از یک سو، موجی از شوق